

نقش بارز خواجه نصیر پاسخ به شبهات فخر رازی است/ اهمیت و جایگاه عقل در آثار خواجه برجسته است

یک استاد دانشگاه علامه طباطبائی با بیان اینکه اهمیت و جایگاه عقل را به خصوص می توان در کتاب «تلخیص المحصل» خواجه نصیر ببینیم...



یک استاد دانشگاه علامه طباطبائی با بیان اینکه اهمیت و جایگاه عقل را به خصوص می توان در کتاب «تلخیص المحصل» خواجه نصیر ببینیم، گفت: «نقدالمحصل» که پاسخ خواجه نصیر به پرسشها و شبهات فخر رازی در کتاب «المحصل» است، نشان دهنده مناقشه و مواجهه ای است که در دوره خواجه صورت می گیرد و این نقش نخست خواجه است.

دکتر قاسم پورحسن، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی درباره نقش خواجه نصیر الدین طوسی در تحولات اندیشه ای زمان خود به خبرنگار مهر گفت: دوره خواجه از دو حیث قابل اهمیت است. حیث اول مقارن است با گسترش دیدگاه اشاعره و شیوع افکار آنها در جامعه و در نهایت تسلط و نفوذ آنها بر افکار عامه مردم. در آن دوره، عقل کم فروغ شده و دیدگاه تصوفی و دیدگاه مقابله با عقل و عقلانیت شایع و رواج پیدا کرد. این وضعیت به لحاظ فکری مورد دغدغه خواجه است. خواجه برای بازسازی عقلانیت، احیاء عقل، نقش عقل در حیات انسان ها، در حیات دینی مسلمانان و جامعه اسلامی تلاش بسیاری کرد.

وی افزود: در صورت ارزیابی صحیح متوجه می شویم بعد از ظهور غزالی و همچنین آثاری که فخر رازی به رشته تحریر درآورده است، تفکر اشعری تنها بین متفکران رسوخ پیدا نکرد بلکه تمامی جامعه را تحت تأثیر قرار داد. جامعه گرایش جدی به دیدگاه صوفیانه و نگاهی غیر عقلانی به دین پیدا کرده بود، به تعبیر امروز نگاه کاملاً ایمان گرایانه داشت. این را خواجه نصیر یک هشدار می دانست و درصدد بود تا با نوشتن آثاری به احیاء عقل بپردازد.

این محقق و استاد دانشگاه ادامه داد: اهمیت و جایگاه عقل را به خصوص می توان در کتاب «تلخیص المحصل» خواجه ببینیم. خواجه اهمیت بسیاری برای عقل قائل است. با عقل است که می توانیم باورهای دینی را مدلل کنیم، با عقل است که می توانیم وحی را دریافت کنیم. با عقل است که می توانیم براهین مستحکمی برای برخی باورها ارائه کنیم. «المحصل» که محصول دیدگاه هایی است که فخر رازی دارد و از آراء مقابله با عقلانیت دفاع می کند و «نقدالمحصل» یا «تلخیص المحصل» دغدغه های خواجه نسبت به جامعه عقلانی است. پس «المحصل» که فخر رازی می نویسد و «نقد المحصل» خواجه نصیر، نشان دهنده مناقشه و مواجهه ای است که در دوره خواجه صورت می گیرد و این نقش نخست خواجه است.

پورحسن گفت: اهمیت دیگر خواجه مربوط می شود به هم دوره بودن خواجه با حمله مغول، با ویرانی سرزمین های اسلامی، در حقیقت حمله مغول تنها نابودی شهرها و تصرف شهرها را به همراه نداشت بلکه تمدنی را که شکل گرفته بود و بنیانهای اندیشه و تفکر را از بین برد. بعد از آن حمله دیگر هیچ شالوده ای برای جامعه ایران به عنوان مرکز تمدن اسلامی باقی نمانده بود، این دوره به همراه وضعیتی که به مقابله با عقل برخاسته بود دوره زوال را شکل می داد، بنابراین می توان گفت خواجه فیلسوف دوره زوال است چراکه برای این زوال اندیشه ای می کند و نسبت عقل و دین را مهمترین راه علاج می داند. باید این دو اهمیت خواجه را باید مورد توجه جدی قرار دهیم.

استاد دانشگاه علامه طباطبائی در پاسخ به این سؤال که آیا اندیشه و تألیفات خواجه همگام با تحولات زمانه و در پاسخ به مشکلات آن است، گفت: تعبیر من این است که خواجه یک فیلسوف انضمامی است یعنی خواجه با توجه به وضعیت جامعه می اندیشید. خواجه یک فیلسوف صرف انتزاعی نبود. خواجه در برج های فلسفه ننشسته بود که به دور از واقعیات جامعه بیاندهد، اخلاق می نوشت برای درمان بی اخلاقی جامعه، تجرید یا نقد المحصل را به تحریر درآورد برای پاسخ به این سوال که چرا جامعه از عقل فرار کرده و به باورهای موهوم روی آورده است. ترس و نگرانی خواجه این بود که حیات جامعه دچار زوال شده، خواجه تلاش می کرد به نحوی صدمات حمله مغول را کم کند. نه از باب همراهی بلکه از این باب که بنیان های علم را تقویت کند و آنها را قانع کند که شالوده های علم را نابود نکنند. تلاش خواجه در احیاء و ایجاد مراکز علمی را در رصدخانه مراغه و کتابخانه می توان مشاهده کرد. این ها دغدغه های مهم خواجه است.

وی افزود: در جنگ می بینیم که خواجه سرگردان و حیران بود از این قلعه به آن قلعه، از این شهر به آن شهر می رفت. خواجه مثل کسانی که از جنگ فرار کرده اند و به منطقه امنی رفته اند و کاری به صدمات جنگ ندارند، نبود. واقعیات را می دید، میزان صدمات جبران ناپذیری آن حمله را ارزیابی می کرد؛ فارغ از تهدید دیگران درباره اینکه آیا خواجه نقشی داشت یا خیر؟ خواجه تلاش می کرد اندیشمندان جامعه را از گزندهای بیشتر مصون بدارد، پس چنین متفکری نمی تواند انتزاعی باشد، خواجه متفکری است که دغدغه جامعه و مردم، دغدغه اخلاق مردم و حکومت را داشت و به دنبال پی ریزی بنیان هایی بود که آن مقدار باقیمانده ای که از تمدن اسلامی باقی مانده را از بین نبرند. همین تلاش خواجه یا بهتر است بگویم ثمرات علمی، معرفتی و عقلی او در دوره بعد یعنی در مکتب شیراز و اصفهان به شکل واضح و بارز جلوه کرد.

پورحسن ادامه داد: خواجه همواره به دنبال درمان بود. درمان بی اخلاقی، درمان زوال، درمان گریز از عقل، درمان وضعیت انحطاط جامعه. به همین دلیل بود که خواجه در آثارش به اندیشه ها و مناسبات اجتماعی نگاه واقع بینانه داشت. فقط پند و اندرز نبود او سعی داشت بر اساس ردایی که در جامعه شکل گرفته بود به آنها سروسامان دهد. از همین رو وقتی در اخلاق

ناصری جامعه را توصیف می کند در واقع جایگاه اخلاق در مناسبات انسان را توصیف می کند

پورحسن به این سؤال که در آن شرایط نامساعد سیاسی خواجه چطور موفق به احیاء فلسفه شد؟ این طور پاسخ داد: نباید این دیدگاه را بپذیریم که با حجمه های غزالی و تا حدی فخر رازی فلسفه خاموش شده باشد. فلسفه کم فروغ و کم رنگ شد، اما جامعه ایران علاقه مند به حیات فلسفی و عقلی بود. تلاش خواجه از چند حیث باید مورد توجه قرار بگیرد. تلاش نخست خواجه این است که متفکران و اندیشمندان را از گزند حملات مغول مصون داشت، حتی خواجه در فتح بغداد نیز چنین تلاش هایی را به انجام رساند. پس برای خواجه مهم است که متفکران بمانند و این اندیشمندان را در مراکزی که در تلاش برای شکل دهی آن بود جمع آوری کرد و هلاکوخان را قانع کرد که جامعه بدون متفکر سامان نمی گیرد و حتی ثمرات عینی آن را به مهاجمان نشان داد. بنابراین تلاش می کرد که پایه نخست عقل، فلسفه و علم یعنی اندیشمندان، متفکران و فیلسوفان را نگاه دارد و می بینیم که اینها در حول و حوش خواجه به خصوص در مراغه جمع می شوند.

وی در پایان سخنانش اظهارداشت: تلاش دوم خواجه این است که با طرح مباحث فلسفی زمینه مشارکت هر چه بیشتر متفکران را فراهم کند. خواجه با فیلسوفان بسیاری به گفتگوی علمی می نشیند. ابن سینا به عنوان ثقل بنیان های تمدن اسلامی بود و خواجه تلاش کرد تا او را احیا کند. خواجه بی دلیل به دنبال ابن سینا نمی رود، خواجه دل باخته تفکر مشایی نیست یا دلدادگی به ارسطو ندارد، خواجه دلباخته ابن سینا و علاقه مند به تفکر ارسطو است که بنیان های محکمی را برای عقلانیت و علم پایه ریزی کرد. لذا ابن سینا را احیاء و در مقابل مخالفان ابن سینا به گفتگوی نظری می نشست. تلاش های خواجه در پاسخ دادن به مخالفان بخشی از این کوشش های فلسفی و نظری اوست. آنچه را که خواجه در این حیث انجام داد برجای گذاشتن آثاری است که بلافاصله بعد از خواجه در مکتب شیراز نمایان شدند.

استاد دانشگاه علامه طباطبایی ادامه داد: حیث سوم تلاش خواجه در بازخوانی سنت فلسفی است، نه اینکه لزوماً آن را احیاء کند، بلکه آن چیزهایی که مغفول مانده بود را دوباره مطرح کرده و به پاسخگویی ایرادات بپردازد. با نگاه به این بازخوانی می بینیم خواجه با کسانی که تفکر درست فلسفی ندارند مثل شهرستانی مقابله می کند. وقتی شهرستانی «مصارع الفلاسفه» نوشت، خواجه «مصارع المصارعه» را به تحریر درآورد. می توان گفت این موضوع در دوره خواجه بی بدیل است. یعنی دیگران به مناظره و مناقشه با شهرستانی نپردازند ولی خواجه در کنار پاسخ گفتن و نقل کردن نسبت به دیدگاه مخالفان فلسفه تلاش می کند که جریان فلسفی را بازخوانی کند و بنیان های آن را تقویت کند. این تلاش های خواجه است که ما می بینیم بعدها متفکران از استمرار حیات فلسفی و عقلی در دوره خواجه توس سخن می گویند.

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی در پاسخ به این سوال که مدلول واژه های اخلاقی همچون خوبی و بدی یا حسن و قبح از دیدگاه خواجه چیست؟ گفت: می دانیم که علی رغم همه تحولات و مسائل سیاسی، خواجه متوجه اخلاق است. می دانیم که خواجه دو اثر مهم یعنی «اخلاق ناصری» و دیگری «اوصاف الاشراف» درباره اخلاق نوشته است. مبنای تلاش های خواجه بر این است که به نوعی هم اخلاق فلسفی را تدوین کند و هم اخلاقی بر اساس آموزه های دینی شکل بدهد. اوصاف الاشراف نمونه ای از آن است. تلاش خواجه این است که بتواند بر مبنای نظریه فضیلت و رذیلت بنیان هایی برای این اخلاق بوجود آورد. خواجه حسن و قبح و نیکی و زشتی را بر اساس مبنایی که در باب فضیلت و رذیلت وجود دارد، ذکر می کند. نکته مهم این است که همه فیلسوفان پیش از خواجه مانند ابوعلی، فضیلت و رذیلت را بر مبنای آموزه های دینی بررسی نمی کردند بلکه بر اساس نگاه صرف فلسفی که برآمده از دیدگاه ارسطویی بود به آن می پرداختند. این مناقشه وجود دارد که در حال حاضر اخلاق اسلامی، اخلاق ارسطویی است یا اینکه اخلاق اسلامی کاملاً از اخلاق ارسطویی جداست؟

وی ادامه داد: خواجه تلاش کرد اخلاق فلسفی نه لزوماً ارسطویی صرف را با اخلاق دینی جمع کند. ما این تلاش را در اخلاق ناصری و به نحو شگفت انگیزی در اوصاف الاشراف می بینیم. پس خواجه وقتی می گوید فضیلت و رذیلت، باید و نبایدها را بر همین مبنا می چیند. خواجه بنیان اصلی «باید» را بر اساس دستورات «عقل» و در حوزه دینی بر اساس دستورات «وحی» بنا کرد، اما نه لزوماً با دیدگاه اشاعره. ما می دانیم که اشاعره پیش از خواجه معتقد هستند که مسئله حکمت و عدالت تابعی از صفت فعل است، در حالی که از دیدگاه خواجه حکمت و عدالت هستند که بر سایر صفات حکومت می کنند و آنها تابعی از صفت حکمت هستند. سخن از این است که به دیدگاه خواجه مسئله باید و نباید و حسن و قبح تألیفی از بنیان های عقلی و دینی است و اتفاقاً وقتی ما به اخلاق منصوری در حوزه مکتب شیراز مراجعه می کنیم تأثیرات خواجه را بر آن می بینیم

وی در پایان خاطرنشان کرد: خواجه در اخلاق تلاش می کند مقداری از اخلاق نیکوماخوس فاصله بگیرد و به آموزه های دین نزدیک شود، لذا وقتی در حوزه باید و نباید و فضیلت و رذیلت حرف می زند به احادیث و آیات قرآن مراجعه می کند. اینها نشاندهنده اهتمامی است که خواجه به باب اخلاق دارد. خواجه با متفکران زیادی مواجهه است، با ابن سینا، با بازخوانی فارابی، با پاسخگویی به غزالی، شهرستانی، فخر رازی. این نشاندهنده وسعت نظر خواجه است که با فیلسوفانی به لحاظ فکری مواجهه است، آثار آنها را بررسی و نقد می کند اما در عین حال دیدگاه خود را به عنوان یک نظریه مهم عرضه و در قالب آثار ارزشمندی ارائه می کند و بعدها تأثیراتش در مکتب شیراز و اصفهان بارز می شود.